



The Role of Philosophical Secondary Intelligibles in the Epistemological Foundations of Islamic Humanities Based on the Views of Allamah Misbah Yazdi

Seyed Meitham Emami Meybodi



/ Ph.D Student of Comparative Philosophy of Ethics, Imam Khomeini
Education and Research Institute

sme.mybody@gmail.com

Received: 2025/05/11 - Accepted: 2025/10/11

Abstract

Conventional humanities are based on non-religious epistemological foundations. These foundations are not compatible with Islamic principles, and for this reason, the application of these sciences in Islamic societies faces fundamental challenges. This research has been conducted with the aim of explaining the role of philosophical secondary intelligibles in shaping the epistemological foundations of Islamic humanities from the perspective of Allamah Mohammad Taqi Misbah Yazdi. The research method is descriptive-analytical and based on the study of his works. Philosophical Secondary intelligibles, whose prominent feature is that they do not convey a specific nature but signify existence and the mode of existence, play a central role in certain foundations (such as the possibility of certain knowledge, foundationalism, and responding to epistemological skepticism). These concepts establish a connection between intuitive and acquired knowledge and provide the grounds for the validity of human knowledge. Based on the research findings, an accurate understanding of philosophical secondary intelligibles is considered an essential prerequisite for the transformation and Islamization of the humanities.

Keywords: Philosophical Secondary Intelligibles, epistemological foundations, Islamic Humanities, Allamah Misbah Yazdi.

نقش معقولات ثانیه فلسفی در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی با تکیه بر آراء علامه مصباح یزدی*

سیدمیشم امامی میبدی /  دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

sme.mybody@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۱ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

چکیده

علوم انسانی متعارف بر مبانی معرفت‌شناختی غیردینی استوارند. این مبانی با اصول اسلامی سازگاری ندارند و به همین علت، کاربرد این علوم در جوامع اسلامی با چالش‌های بنیادین مواجه شده است. این پژوهش با هدف تبیین نقش معقولات ثانیه فلسفی در شکل‌گیری مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی از منظر علامه محمدتقی مصباح یزدی انجام شده است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه آثار ایشان است. معقولات ثانیه فلسفی، که ویژگی بارزشان عدم حکایت از ماهیت خاص و دلالت بر وجود و نحوه وجود است، در برخی مبانی (همچون امکان‌شناخت یقینی، مبنایگرایی، و پاسخ به شکاکیت معرفتی) نقش محوری دارند. این مفاهیم پیوندی میان علم حضوری و علم حصولی برقرار می‌کنند و زمینه اعتبار معرفت بشری را فراهم می‌سازند. بر اساس یافته‌های پژوهش، فهم دقیق معقولات ثانیه فلسفی پیش‌نیاز ضروری برای تحول و اسلامی‌سازی علوم انسانی به‌شمار می‌آیند.

کلیدواژه‌ها: معقولات ثانیه فلسفی، مبانی معرفت‌شناختی، علوم انسانی اسلامی، علامه مصباح یزدی.

«معرفت‌شناسی» به‌مثابه بنیادی‌ترین شاخه فلسفه، به تبیین ماهیت، منابع، حدود و اعتبار معرفت بشری می‌پردازد. مبانی معرفت‌شناختی نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری، جهت‌گیری و اعتبارسنجی علوم، به‌ویژه علوم انسانی ایفا می‌کنند. تأمل در تاریخ علم نشان می‌دهد که بسیاری از نظریه‌های علمی - حتی آنهایی که اعتبار جهانی یافته - بر اصول فلسفی نادرستی بنا شده‌اند. نمونه بارز آن، نظریه‌ای است که پیدایش کیهان را نتیجه انفجار تصادفی در یک ماده اولیه متراکم می‌داند (Editors of Encyclopaedia Britannica, 2023). معنای فلسفی این ادعا پذیرش امکان وقوع پدیده‌ها بدون علت است؛ زیرا «تصادف» در اینجا به معنای رخدادی بی‌علت تلقی می‌شود. این در حالی است که در فلسفه اسلامی، امتناع چنین امری به‌طور قطعی اثبات شده است.

واقعیت آن است که بسیاری از نظریه‌های علمی، به‌ویژه در علوم انسانی - که نقشی سازنده در زندگی بشر دارند - بر اصولی همچون «امکان تصادف» استوارند؛ اصولی که در فلسفه اسلامی باطل شمرده شده‌اند. این ناسازگاری انگیزه‌ای جدی برای بازنگری در مبانی فلسفی علوم انسانی فراهم می‌آورد، به‌ویژه آن دسته از اصول موضوعه‌ای که از فلسفه‌های مادی‌گرا به عاریت گرفته شده‌اند و بطلان آنها در معرفت‌شناسی و فلسفه اسلامی به اثبات رسیده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۴-۳۵).

در این میان، یکی از مهم‌ترین مبانی نیازمند واکاوی، «مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی» است. بررسی پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد اگرچه مباحث ارزشمندی درباره معقولات ثانیه فلسفی و مبانی معرفت‌شناختی به‌صورت جداگانه انجام شده، اما تا کنون پژوهشی مستقل و نظام‌مند که به تحلیل نقش این معقولات در تمام ارکان معرفت‌شناسی علوم انسانی بپردازد، صورت نگرفته است. این خلأ پژوهشی ضرورت پرداختن به مسئله را دوچندان می‌سازد.

در این زمینه، «معقولات ثانیه فلسفی» به‌مثابه یکی از مفاهیم کلیدی در معرفت‌شناسی، جایگاه ویژه‌ای دارند. مفاهیم به‌کاررفته در علوم عقلی، به سه دسته «ماهوی»، «فلسفی» و «منطقی» تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی که از ابتکارات فلسفه اسلامی است، فواید فراوانی در تحلیل مفاهیم بنیادین دارد. به باور علامه مصباح یزدی، عدم دقت در تمیز این اقسام، موجب خلط‌های مفهومی و مشکلات جدی در مباحث فلسفی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۹۱). ایشان یکی از دو مشکل اساسی در فلسفه را خلط میان معقول اول و ثانی می‌داند و معتقد است: حل این مسئله بسیاری از پیچیدگی‌های فلسفی را برطرف می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۲-۱۰۳).

نوآوری این پژوهش در آن است که برای نخستین بار، نقش نظام‌مند معقولات ثانیه فلسفی در تک‌تک مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی را تحلیل کرده و نشان داده است که این مفاهیم چگونه به‌عنوان ستون فقرات یک شبکه معرفتی منسجم عمل می‌کنند. این رویکرد یکپارچه و تأکید بر نقش زیربنایی این مفاهیم در تمام ارکان معرفت‌شناسی، وجه تمایز اصلی این تحقیق به‌شمار می‌رود.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش، تبیین نقش زیربنایی معقولات ثانیه فلسفی در شکل‌دهی و تحکیم مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی با رویکرد اسلامی است. پرسش محوری آن است که این مفاهیم چگونه امکان شکل‌گیری معرفت یقینی، پاسخ به شبهات شکاکانه و نسبی‌گرایانه، و نیز پیوند میان «هست»‌های نظری و «باید»‌های عملی را در علوم انسانی فراهم می‌آورند؟

فرضیه اصلی مقاله آن است که معقولات ثانیه فلسفی، با کاربرد در مفاهیمی همچون «علم»، «علت»، «معلول» و «باید»، نه تنها به عنوان ابزار تحلیل، بلکه به منزله سنگ‌بنا و پل ارتباطی میان علم حضوری و علم حصولی، نقش اساسی در تدوین مبانی معرفت‌شناختی ایفا می‌کنند. این مبانی امکان دستیابی به معرفت مطابق با واقع و نیز استنتاج ارزش‌ها از واقعیات را نیز فراهم می‌سازند.

روش تحقیق در این مقاله، «تحلیلی - توصیفی» است و با اتکا به آراء اندیشمندان اسلامی، به‌ویژه علامه مصباح یزدی، به تبیین نقش این مفاهیم در مبانی کلیدی معرفت‌شناختی، از جمله معنای علم، تقسیم علم به حضوری و حصولی، خطاناپذیری علم حضوری، مبناگرایی، پاسخ به حس‌گرایی، و امکان استنتاج «باید» از «هست» پرداخته شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که توجه به این مفاهیم، گامی ضروری در جهت تدوین علوم انسانی مبتنی بر مبانی اسلامی و خروج از چارچوب‌های فکری رایج است که در دام شکاکیت یا نسبی‌گرایی گرفتار آمده‌اند.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. «مفهوم»

«مفهوم» به پدیده‌ای ذهنی و ساده اطلاق می‌شود که شأنیت حکایت از چیزی فراتر از خود را دارد؛ خواه جزئی باشد (مانند تصور کوه دماوند) و خواه کلی (مانند مفهوم «کوه» به‌طور عام) (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۷۷).

۱-۲. «معقولات»

در این پژوهش، منظور از «معقولات»، مفاهیم کلی است. چون عقل مفاهیم کلی را درک می‌کند، این دسته از مفاهیم را «معقولات» یا «مفاهیم عقلی» می‌نامند. عقل نیز در تعریف فلسفی، به عنوان مدرک کلیات شناخته می‌شود.

علامه مصباح یزدی در این باره می‌نویسد: «با توجه به اینکه ویژگی ادراکات عقلی همان کلیت آنهاست، می‌توانیم معقول و کلی را مساوی بدانیم» (مصباح یزدی، ۱۳۶۱، ص ۸۹؛ ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۸۲).

۱-۳. «معقولات ثانیه»

«معقولات ثانیه» مفاهیمی هستند که وجه اشتراک آنها عدم دلالت بر حدود وجودی اشیا است. انتزاع این مفاهیم نیازمند تحلیل ذهنی است که معمولاً از طریق مقایسه و کندوکاو ذهنی حاصل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۴۰۳).

قید «ثانیه» که در اصطلاح «معقولات ثانیه منطقی و فلسفی» به کار می‌رود، برای مفاهیم منطقی مناسب است؛ زیرا تا مفهومی در ذهن شکل نگیرد، مفاهیم ثانیه منطقی قابل انتزاع نیستند. واژه «ثانی» در اینجا به معنای «غیر اول» است و شامل مفاهیم ثالث و رابع نیز می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۴۰۱-۴۰۲).

بالاین حال، این قید در خصوص مفاهیم فلسفی چندان مناسب نیست. علامه مصباح یزدی صرفاً از باب اصطلاح، این دسته از مفاهیم را «معقول ثانی فلسفی» می‌نامد و توصیه می‌کند که به جای این اصطلاح، از تعبیر دقیق‌تر «مفهوم فلسفی» استفاده شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۵۳؛ ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۹۱؛ ۱۳۶۱، ص ۹۲؛ ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۹۲).

۱-۴. «معقولات ثانیه فلسفی»

«معقولات ثانیه فلسفی» مفاهیمی هستند که دلالتی بر حدود وجودی اشیا ندارند، بلکه بیانگر اصل وجود، نحوه وجود، عدم، و اوصاف آن‌اند. برای مثال، مفهوم «علت» و «معلول» چنین نیست که در خارج موجودی با ماهیت «علیت» یا «معلولیت» داشته باشیم. این مفاهیم از سنخ معقولات ثانیه منطقی هم نیستند؛ زیرا به عنوان صفت، بر موجودات عینی حمل می‌شوند و در تحلیل فلسفی، به مثابه مفاهیم وجودی تلقی می‌گردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۳۰).

۱-۵. مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی از منظر علامه مصباح یزدی

بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی در قالب گزاره‌های خبری قابل تبیین‌اند. برای سهولت ارجاع، ابتدا عنوان هر مبنا ذکر و سپس بیان کامل آن ارائه می‌شود:

- معنای معرفت: معرفت عبارت است از: مطلق علم و آگاهی.
- امکان و وقوع شناخت یقینی: برخی معرفت‌ها یقینی هستند.
- امکان و وقوع شناخت مطلق: برخی معرفت‌ها بدون قید و شرط معتبرند.
- امکان شناخت عالم خارج از ذهن: شناخت جهان خارج از ذهن امکان‌پذیر است.
- امکان شناخت امور نامحسوس: شناخت امور غیرحسی ممکن است.
- امکان انتقال شناخت (تعلیم): انتقال معرفت به دیگران از طریق تعلیم ممکن است.
- تقسیم علم به حضوری و حصولی: برخی معرفت‌ها حضوری‌اند و برخی حصولی.
- خطاناپذیری علم حضوری: علم حضوری از خطا مصون است.
- مراتب علم حضوری: علم حضوری دارای درجات مختلف است.
- ابزارهای علم حصولی: حس، خیال و عقل ابزارهای اصلی‌اند؛ استدلال، تجربه، مرجعیت و تواتر ابزارهای فرعی.
- مراتب علم حصولی: علم حصولی شامل مراتب حسی، خیالی و عقلی می‌شود.
- صدق: صدق؛ مطابقت علم حصولی با واقع: معرفت حصولی صادق معرفتی است که با واقع مطابق باشد.
- پیش‌نیاز بودن برخی معرفت‌های حصولی برای برخی دیگر: مانند:

احساس درونی یا بیرونی، پیش‌نیاز ادراک خیالی و عقلی است.

برخی مفاهیم و گزاره‌ها، پیش‌نیاز تعریف مفاهیم و استنتاج گزاره‌های دیگرند.

برخی علوم پیش‌نیاز علوم دیگرند.

سیر تاریخی طرح مسئله و آراء پیشین، پیش‌نیاز بررسی و حل آن مسئله‌اند.

- مبنایگرایی در توجیه معرفت‌حصولی: دیدگاه صحیح در توجیه معرفت، مبنایگرایی است.

- تقدم معرفت یقینی بر معرفت معارض: در تعارض میان معرفت یقینی و غیریقینی، معرفت یقینی مقدم است.

- ثبات و تغییر در اعتبار معرفت‌حصولی: معرفت یقینی ثابت است و معرفت‌های غیر یقینی قابل تغییرند.

- وابستگی معرفت‌های عملی به معرفت‌های نظری: معرفت عملی مبتنی بر معرفت نظری است (جمعی از

نویسندگان، ۱۴۰۰، ص ۲۹-۷۳).

۲. نقش معقولات ثانیه فلسفی در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی

در این بخش، نقش معقولات ثانیه فلسفی در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که تنها به آن دسته از مبانی اشاره خواهد شد که معقولات ثانیه فلسفی در آنها نقشی ایفا کرده‌اند. از ذکر مبانی فاقد ارتباط با این بحث خودداری شده است. همچنین برای جلوگیری از تکرار، برخی نقش‌ها که در چند مبنا مشترک‌اند، به صورت یکجا و تجمیعی بیان شده‌اند.

۱-۲. معنای معرفت (مطلق علم و آگاهی)

واژه «علم» با وجود روشنی معنای لغوی آن که به مطلق آگاهی اشاره دارد، در کاربردهای اصطلاحی خود، معانی متعددی یافته که گاه با پیچیدگی‌هایی همراه است. این واژه گاهی به معنای «یقین مطابق با واقع» به کار می‌رود؛ گاه بر «مجموعه‌ای از قضایای مرتبط» دلالت دارد؛ و در مواردی صرفاً «قضایای کلی حقیقی» را شامل می‌شود. در محدودترین تعریف، تنها معارفی که از راه تجربه حسی قابل اثبات باشند، «علم» محسوب می‌شوند.

از منظر علامه مصباح یزدی، مقصود از «علم» در اینجا همان معنای لغوی آن است؛ یعنی مطلق آگاهی که همه معارف، اعم از حضوری و حصولی، را دربر می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۶۶-۶۷).

نکته مرتبط با بحث حاضر آن است که مفهوم «علم» یک مفهوم ماهوی نیست، بلکه از سنخ معقولات ثانیه فلسفی است. به اعتقاد آیت‌الله مصباح یزدی، هر حقیقتی که یکی از مصادیق آن فاقد ماهیت باشد، نمی‌تواند از سنخ ماهیات باشد. مفهوم «علم» چون بر خداوند متعال - که عاری از ماهیت است - اطلاق می‌شود، نمی‌توان آن را ماهوی دانست. از سوی دیگر، این مفهوم در زمره مفاهیم منطقی نیز قرار نمی‌گیرد؛ زیرا دارای اتصاف خارجی است و بر موجودات عینی حمل می‌شود.

بنابراین، مفهوم «علم» یک مفهوم فلسفی است و فهم دقیق آن مستلزم درک حقیقت مفاهیم فلسفی و جایگاه آنها در نظام معرفتی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۸۱؛ مصباح یزدی و دیگران، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۹۵).

۲-۲. تقسیم علم به حضوری و حصولی

یکی از مبانی بنیادین معرفت‌شناسی، تقسیم علم به دو گونه «حضوری» و «حصولی» است. درباره تعریف دقیق این دو نوع علم، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. علامه طباطبائی، علم حصولی را «علم به ماهیت اشیا» تعریف کرده و در مقابل، علم حضوری را «علم به وجود اشیا» دانسته است: «و انقسام العلم الی قسمین: قسمة حاصرة؛ فحضور المعلوم للعالم بماهیته و هو العلم الحصولی؛ أو بوجوده و هو العلم الحضوری» (طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۹۲۰-۹۲۱). اما علامه مصباح یزدی با نقد این تعریف، تأکید می‌کند که علم حصولی منحصر به علم به ماهیات نیست. ایشان تصریح می‌کند که ما دارای علوم حصولی نسبت به وجودات نیز هستیم؛ از جمله در قالب معقولات ثانیه فلسفی: «العلم الحصولی لا ینحصر فی العلم بالمهیات، فلنا علوم بالوجودات... تتمثل فی المعقولات الثانیة، وهی علوم حصولیة، ولو كان العلم الحصولی مختصاً بالمهیة لما تعلّق بما لا مهیة له» (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۸۳).

در تعریف پیشنهادی علامه مصباح یزدی، هرگاه میان عالم و ذات معلوم واسطه‌ای وجود داشته باشد و آگاهی از طریق آن حاصل شود، این نوع ادراک «علم حصولی» نامیده می‌شود. اما اگر چنین واسطه‌ای وجود نداشته باشد و علم بدون واسطه مفهومی تحقق یابد، آن را «علم حضوری» می‌نامند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۷).

اهمیت این تعریف زمانی آشکار می‌شود که دریابیم بسیاری از مفاهیمی که در علوم انسانی به کار می‌روند، ماهوی نیستند و از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۹۱؛ ۱۳۹۱ الف، ص ۲۱۳). اگر قرار باشد که علم حصولی صرفاً علم به ماهیات باشد باید بخش زیادی از علوم انسانی، از مصادیق علم حصولی نباشد.

نکته مهم دیگر آن است که معقولات ثانیه فلسفی، برخلاف مفاهیم تجربی، از علوم حضوری اخذ می‌شوند. به تعبیر استاد مصباح یزدی، ما «حس معقول ثانی‌شناس نداریم»؛ یعنی این مفاهیم از طریق حس و تجربه قابل دریافت نیستند (مصباح یزدی و دیگران، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۴۰۷).

بر این اساس، مبانی فلسفی علوم انسانی را - که خود از معقولات ثانیه فلسفی تشکیل شده‌اند - نمی‌توان از طریق تجربه حسی به دست آورد. این نکته نقدی جدی بر دیدگاه برخی اندیشمندان غربی است که فلسفه را حاصل تعمیم قوانین علوم تجربی می‌دانند. به باور علامه مصباح یزدی، چنین دیدگاهی باطل است؛ زیرا مفاهیم فلسفی اساساً از حس انتزاع نمی‌شوند و نیازمند تحلیل عقلی و متافیزیکی‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۶۸-۶۹).

۳-۲. خطاناپذیری علم حضوری

همان‌گونه که در تقسیم علم به «حضوری» و «حصولی» بیان شد، علم حضوری نوعی معرفت است که در آن، عالم بدون واسطه مفهومی یا صور ذهنی، معلوم را درک می‌کند. چون در علم حضوری، علم و معلوم یکی هستند، امکان خطا در آن راه ندارد؛ زیرا خطا زمانی معنا دارد که میان عالم و معلوم فاصله یا واسطه‌ای وجود داشته باشد.

این ویژگی بنیادین علم حضوری (یعنی خطاناپذیری) نقش مهمی در توجیه سایر انواع معرفت ایفا می‌کند. به‌ویژه در تبیین وجه یقینی و پایه بودن بدیهیات اولیه، علم حضوری نقش مبنایی دارد؛ زیرا معارف حصولی در نهایت، به بدیهیات اولیه بازمی‌گردند و این بدیهیات نیز متشکل از مفاهیمی هستند که از سنخ معقولات ثانیه فلسفی هستند. معقولات ثانیه فلسفی با واسطه‌گری میان علم حضوری و علم حصولی، امکان پیوند معرفت بدیهی با معرفت‌های نظری را فراهم می‌سازند. این مفاهیم به سبب ریشه داشتن در علم حضوری، از اعتبار معرفتی بالایی برخوردارند و می‌توانند به‌مثابه مبنای توجیهی برای علوم حصولی به‌کار روند.

این نکته در بحث «مبناگرایی در توجیه علم حصولی» به تفصیل تبیین خواهد شد و نشان داده می‌شود که چگونه معقولات ثانیه فلسفی، به‌عنوان مفاهیم واسطه، نقش کلیدی در اعتباربخشی به معرفت‌های حصولی ایفا می‌کنند.

۴-۲. مبناگرایی در توجیه معرفت حصولی

«مبناگرایی» یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها در باب توجیه معرفت است که بر پایه آن، اعتبار معرفت‌های غیرپایه و نظری به اتکای معرفت‌های پایه و بدیهی توجیه می‌شود. از منظر علامه مصباح یزدی، دیدگاه مبناگرایی نه تنها در برابر شکاکیت معرفتی قابل دفاع است، بلکه با بهره‌گیری از معقولات ثانیه فلسفی و ارجاع به علوم حضوری، راه حلی ایجابی برای حل مسئله توجیه معرفت ارائه می‌دهد.

با تبیین این مبنا، نقش معقولات ثانیه فلسفی در سه مبنای دیگر نیز روشن می‌شود:

۱- امکان و وقوع معرفت یقینی؛

۲- امکان و وقوع معرفت مطلق؛

۳- امکان شناخت عالم خارج از ذهن.

نظریه «مبناگرایی» مقبول علامه مصباح یزدی، با واسطه‌گری معقولات ثانیه فلسفی و اتصال به علوم حضوری، پاسخی حلی به شکاکان ارائه می‌دهد. چون نسبی‌گرایی نیز در نهایت به شکاکیت معرفتی بازمی‌گردد، این نظریه پاسخ مناسبی به نسبی‌گرایان نیز محسوب می‌شود. ایشان در این باره می‌نویسد:

اینها همه پاسخ‌های نقضی به استدلال شک‌گرایان بود؛ و اما حل مطلب و بیان وجه مغالطه در آن، این است که صحت و خطای ادراکات حسی را به کمک دلایل عقلی اثبات می‌کنیم. و اما اینکه گفته شد: کشف خطا در یک ادراک عقلی موجب سرایت احتمال خطا به سایر ادراکات عقل می‌شود، صحیح

نیست؛ زیرا احتمال خطا تنها در ادراکات نظری (غیربدیهی) راه دارد؛ و اما بدیهیات عقلی که اساس براهین فلسفی را تشکیل می‌دهند، به هیچ‌وجه قابل خطا نیستند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۶۱). بر این اساس، معقولات ثانیه فلسفی - که در ساختار بدیهیات عقلی جای دارند - نقش واسطی میان علم حضوری و علم حصولی ایفا می‌کنند و امکان توجیه معرفت‌های حصولی را فراهم می‌سازند. این مفاهیم به سبب ریشه داشتن در ادراکات حضوری و غیرقابل خطا، می‌توانند به‌عنوان مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی مورد استفاده قرار گیرند.

۱-۴-۲. حل مشکل شناخت از طریق معقولات ثانیه فلسفی

برای حل مسئله اعتبار معرفت و ارزش شناخت، باید به تبیین جایگاه بدیهیات اولیه پرداخت؛ زیرا اگر بتوانیم ضمانتی برای بدیهیات اولیه فراهم آوریم، به نقطه اتکای معرفتی دست یافته‌ایم که در پرتو آن می‌توان قضایای نظری را ارزشیابی کرد. در این مسیر، نقش معقولات ثانیه فلسفی در حل این مسئله بنیادی، تعیین‌کننده است. علامه مصباح یزدی، سر‌بدهات بدیهیات اولیه را در بازگشت آنها به علوم حضوری می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۲).

برای تبیین این امر، باید از دو جهت به قضایای بدیهی توجه کرد: نخست. بررسی مفاهیم به‌کاررفته در آنها و نحوه پیدایش آنها؛ دوم. تحلیل رابطه موضوع و محمول و نحوه حکم عقل به اتحاد آنها. ایشان تصریح می‌کند که مفاهیم به‌کاررفته در بدیهیات اولیه، از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند و همگی، یا مستقیماً از علوم حضوری انتزاع می‌شوند یا به آنها منتهی می‌گردند. برای نمونه، مفاهیمی همچون «احتیاج»، «استقلال»، «علت» و «معلول» از معلومات حضوری بلاواسطه انتزاع می‌شوند و مطابقت آنها با منشأ انتزاع آنها نیز به‌صورت حضوری درک می‌شود. سایر مفاهیم فلسفی نیز در نهایت، به همین دسته بازمی‌گردند.

درخصوص کیفیت حکم عقل به اتحاد موضوع و محمول در قضایای بدیهی، ایشان توضیح می‌دهد که این قضایا از نوع قضایای تحلیلی‌اند؛ یعنی مفهوم محمول از تحلیل مفهوم موضوع به‌دست می‌آید. برای مثال، در قضیه «هر معلولی احتیاج به علت دارد»، با تحلیل مفهوم «معلول» درمی‌یابیم که معلول موجودی است که وجودش وابسته به موجود دیگری است؛ یعنی «احتیاج» به موجودی دارد که آن را «علت» می‌نامیم. بنابراین، مفهوم «احتیاج به علت» در مفهوم «معلول» مندرج است و اتحاد آنها از طریق تجربه درونی ذهنی درک می‌شود.

بدین‌سان، روشن می‌شود که بدیهیات اولیه نیز در نهایت، به علوم حضوری بازمی‌گردند و از همین طریق، ضمانت صحت و اعتبار معرفت حاصل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۳۷).

ارجاع معرفت‌شناختی علوم حصولی به علوم حضوری، گرچه ریشه در آثار علامه طباطبائی دارد، اما می‌توان آن را از ابتکارات نظری علامه مصباح یزدی دانست (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۳، ص ۲۶۶؛ ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۷۴).

جدی گرفتن علم حضوری و قرار دادن آن در جایگاه تکیه‌گاه معرفت، اهمیتی بنیادین دارد و می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل معرفت‌شناسی باشد. در این میان، معقولات ثانیة فلسفی نقش «پل معرفتی» را ایفا می‌کنند؛ پلی که امکان عبور از علم حصولی به علم حضوری را فراهم می‌سازد و ساختار توجیه معرفت را به شکلی منسجم و قابل دفاع سامان می‌دهد (مصباح یزدی و دیگران، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۲۳۶).

۵-۲. امکان شناخت امور نامحسوس

در تاریخ فلسفه، مکتب «حس‌گرایی» (امپریسم) اصالت را به تجربه حسی داده و شناخت را محدود به داده‌های محسوس دانسته است. در میان اندیشمندان این مکتب، دیوید هیوم وفادارترین چهره به این اصل بود. او نه تنها در شناخت ماورای طبیعت، بلکه حتی در شناخت حقایق امور طبیعی نیز دچار شک شد و بدین‌سان، مرحله‌ای از شک‌گرایی در مغرب‌زمین شکل گرفت. اثبات‌گرایان (پوزیتیویست‌ها) گامی فراتر نهادند و مفاهیم انتزاعی علوم را - که از مشاهده مستقیم به‌دست نمی‌آیند - غیرعلمی شمردند و در نهایت، قضایای متافیزیکی را الفاظی پوچ و بی‌معنا تلقی کردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۴۶ و ۵۲).

البته از کسانی که شناخت را صرفاً به حواس ظاهری محدود می‌کنند، نمی‌توان انتظار درک مفاهیم فلسفی و متافیزیکی را داشت؛ زیرا این نوع معرفت‌ها از سنخ معقولات ثانیة فلسفی‌اند و در شکل‌گیری آنها، حواس ظاهری هیچ نقشی ایفا نمی‌کنند. این مفاهیم در مرحله نخست، از طریق علوم حضوری حاصل می‌شوند و نه از طریق تجربه حسی. علامه مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

واضح است که ادراکات حسی هیچ نقشی را در پیدایش مفاهیم «احتیاج»، «استقلال»، «غنی»، «علت» و «معلول» ندارند و انتزاع این مفاهیم، مسبوق به ادراک حسی مصادیق آنها نیست. ما مفهوم «علت»، «معلول»، «جوهر»، «عرض» را از ماهیات نمی‌گیریم، بلکه مصادیق آنها را با علم حضوری در نفس خودمان می‌یابیم و از آنها مفهومی را کسب می‌کنیم که مطابقت این مفهوم با آن مصادیق هم حضوراً درک می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۱۹؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۳، ص ۲۷۲).

بر این اساس، امکان شناخت امور نامحسوس نه تنها ممکن، بلکه ضروری است؛ زیرا بسیاری از مفاهیم بنیادین علوم انسانی (مانند علیت، غایت، اختیار و ارزش) از سنخ معقولات ثانیة فلسفی‌اند و بدون آنها، هیچ نظام معرفتی منسجم و معناداری قابل تصور نیست. این مفاهیم به‌واسطه علم حضوری و تحلیل عقلی، قابل انتزاع‌اند و نقش کلیدی در اعتباربخشی به علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کنند.

۱-۵-۲. بررسی دیدگاه حسی‌گرایی

در این بخش، نقدهایی مطرح می‌شود که به‌طور خاص با معقولات ثانیه فلسفی مرتبط‌اند و بر اساس آنها، گرایش حس‌گرایانه در معرفت‌شناسی ارزیابی می‌شود:

الف) فروپاشی پایه‌های شناخت عقلی: با پذیرش اصالت حس، محکم‌ترین بنیان‌های معرفت، یعنی بدیهیات عقلی، از دست می‌رود. این بدیهیات که از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند، نقش اساسی در اعتبار و تبیین معرفت دارند. حذف آنها موجب می‌شود هیچ‌گونه تبیین معقولی برای صحت شناخت و مطابقت آن با واقع ارائه نشود.

ب) ابطال ادعای بی‌معنایی معقولات ثانیه فلسفی: ادعای اینکه معقولات ثانیه فلسفی مفاهیمی پوچ و فاقد محتوا هستند، ادعایی گزاف و آشکارا باطل است. اگر الفاظ دال بر این مفاهیم کاملاً بی‌معنا بودند، تفاوتی با الفاظ مهمل نداشتند و نفی و اثبات آنها یکسان تلقی می‌شد، درحالی‌که - مثلاً - «آتش علت حرارت است» با «آتش علت حرارت نیست» تفاوتی بنیادین دارد. حتی کسی که اصل «علیت» را انکار می‌کند، در حال انکار قضیه‌ای است که مفهوم آن را درک کرده است.

ج) نفی قوانین کلی در علم بر اساس اثبات‌گرایی: بر اساس گرایش اثبات‌گرایی، هیچ جایگاهی برای قوانین علمی به‌مثابه قضایای کلی، قطعی و ضروری باقی نمی‌ماند؛ زیرا این ویژگی‌ها از طریق تجربه حسی قابل اثبات نیستند. در هر مورد تجربی، تنها همان مورد قابل پذیرش است و در موارد فاقد تجربه، باید سکوت کرد و از نفی و اثبات خودداری نمود. این در حالی است که «ضروری بودن»، از سنخ معقولات ثانیه فلسفی است و بدون آن، علم از اعتبار منطقی تهی می‌شود.

د) بن‌بست اثبات‌گرایی در مواجهه با ریاضیات: مهم‌ترین بن‌بستی که اثبات‌گرایان با آن مواجه‌اند، حضور معقولات ثانیه فلسفی در علم ریاضیات است؛ همان مفاهیمی که به‌زعم ایشان فاقد معنا هستند. بی‌معنا دانستن قضایای ریاضی یا غیرعلمی شمردن آنها، ادعایی بود که حتی خودشان نیز قادر به بیان آن نبودند. از این‌رو برخی از اثبات‌گرایان جدید ناچار شدند نوعی شناخت ذهنی را برای مفاهیم منطقی بپذیرند و مفاهیم ریاضی را نیز به آنها ملحق سازند. این تلاش نمونه‌ای از خلط میان مفاهیم منطقی و مفاهیم فلسفی است، درحالی‌که مفاهیم ریاضی قابل انطباق بر مصادیق خارجی‌اند و اتصاف آنها خارجی است؛ اما مفاهیم منطقی تنها بر مفاهیم ذهنی دیگر قابل حمل‌اند و فاقد اتصاف خارجی‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۶۱، ص ۸۵ و ۱۴۲؛ ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶).

۲-۶. امکان انتقال شناخت

ادراک امری شخصی و درونی است و هیچ‌کس نمی‌تواند به‌جای دیگری معرفت یا علم پیدا کند. با این حال، انتقال شناخت از طریق تعلیم ممکن است؛ مفاهیم ذهنی نقش ابزارهای ضروری و جانشین‌ناپذیر را در این

فرایند ایفا می‌کنند. حتی بهره‌برداری از علوم حضوری در تفکر و استدلال، تنها زمانی امکان‌پذیر است که مفاهیم ذهنی از آنها انتزاع شده باشند.

با این حال، کاربرد مفاهیم در استدلال‌ها و تفکرات، در همه علوم یکسان نیست. تفاوت در استفاده از مفاهیم، ناشی از ویژگی‌های خاص هر نوع مفهوم است و باید با دقت به آن توجه شود تا احکام مربوط به یک نوع مفهوم، بدون دلیل به انواع دیگر تعمیم داده نشود. در این میان، تمایز میان مفاهیم ماهوی، فلسفی و منطقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا بسیاری از مشکلات فلسفی، ناشی از خلط این مفاهیم با یکدیگر است.

به طور خاص، مفاهیم فلسفی از یک سو به مفاهیم ماهوی شباهت دارند؛ زیرا بر اشیای خارجی حمل می‌شوند و اتصاف آنها خارجی است. از سوی دیگر، به مفاهیم منطقی نزدیک‌اند؛ زیرا بیانگر ماهیت خاصی نیستند و عروض آنها ذهنی است. این ویژگی‌های دوگانه موجب شده است که در مواردی با مفاهیم ماهوی و در مواردی دیگر با مفاهیم منطقی اشتباه گرفته شوند؛ خطایی که حتی در آثار برخی صاحب‌نظران بزرگ، به‌ویژه در فلسفه غربی، مشاهده شده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۶۲-۲۶۴).

بنابراین، در فرایند انتقال شناخت - که از طریق مفاهیم صورت می‌گیرد - همواره باید به ویژگی‌های خاص مفاهیم، به‌ویژه معقولات ثانیه فلسفی توجه داشت و از خلط مفهومی پرهیز کرد. این دقت شرط لازم برای تعلیم مؤثر و حفظ انسجام معرفتی در علوم انسانی اسلامی است.

۷-۲. ابزارهای علم حصولی (حس، خیال و عقل)

شکل‌گیری مفاهیم در ذهن، معمولاً از طریق ابزارها و قوای خاصی صورت می‌گیرد. در علم حصولی، سه ابزار اصلی عبارت‌اند از: «حس»، «خیال» و «عقل». هریک از این ابزارها نقش ویژه‌ای در ادراک و انتزاع مفاهیم دارند؛ اما در خصوص معقولات ثانیه فلسفی، باید به محدودیت‌های دو ابزار نخست توجه داشت.

یکی از ویژگی‌های اساسی معقولات ثانیه فلسفی آن است که این مفاهیم فاقد صورت جزئی حسی، خیالی یا وهمی‌اند. برای مثال، ذهن ما هیچ‌گاه یک صورت جزئی از «وجود» یا «علت» یا «معلول» ندارد که بتوان آن را با یک مفهوم کلی تطبیق داد. بنابراین، هر مفهوم کلی که در ازای آن یک صورت حسی یا خیالی یا وهمی وجود داشته باشد - به گونه‌ای که تفاوت میان آنها صرفاً در کلیت و جزئیت باشد - از سنخ مفاهیم ماهوی خواهد بود، نه مفاهیم فلسفی (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۹۳).

البته این قاعده به صورت مطلق بر مفاهیم ماهوی صدق نمی‌کند؛ یعنی نمی‌توان گفت: همه مفاهیم ماهوی دارای صورت جزئی‌اند. برای نمونه، استاد مصباح یزدی مفهوم «نفس» را مثال می‌زند که با وجود ماهوی بودن، مستقیماً از علم حضوری اخذ می‌شود و فاقد صورت حسی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۹۳).

از سوی دیگر، اگر «حس» را در معنای گسترده ادراک شخصی در نظر بگیریم - که شامل علم حضوری نیز می‌شود - می‌توان گفت: معقولات ثانیه فلسفی مسبوق به نوعی حس‌اند؛ اما نه به معنای حس ظاهری، بلکه به معنای ادراک باطنی و حضوری. در این معنا، «احساس» اعم از حس ظاهری و باطنی است و علم حضوری نیز به مثابه یکی از اقسام حواس باطنی، در پیدایش این مفاهیم نقش دارد (مصباح یزدی و دیگران، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۴۰۳).

با توجه به مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت: تنها ابزاری که در انتزاع و تحلیل معقولات ثانیه فلسفی نقش مستقیم دارد، «عقل» است. این مفاهیم از طریق تحلیل ذهنی به دست می‌آیند و تحلیل کارویژه عقل است. بنابراین، در علوم انسانی اسلامی که بر پایه معقولات ثانیه فلسفی بنا شده‌اند، عقل نقش محوری در تولید و اعتباربخشی به معرفت ایفا می‌کند.

۸-۲. مراتب علم حصولی (حسی و خیالی و عقلی)

در علم حصولی، مفهیمی که ذهن آنها را درک می‌کند، از نظر میزان نزدیکی یا دوری نسبت به ویژگی‌های امور مادی، تفاوت‌هایی دارند. این تفاوت‌ها موجب شکل‌گیری مراتبی در علوم حصولی می‌شود. برای مثال، ادراک حسی نیازمند ارتباط مستقیم با موجود جسمانی است، درحالی‌که در ادراکات خیالی، چنین ارتباطی الزامی نیست، هرچند همچنان درکی جزئی در اختیار ما قرار می‌گیرد. در مقابل، مفاهیم عقلی فاصله بیشتری با امور جسمانی دارند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ص ۵۴).

نکته قابل توجه آن است که این تقسیم‌بندی در همه علوم حصولی به صورت یکسان جاری نیست. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، معقولات ثانیه فلسفی فاقد صورت جزئی حسی، خیالی یا وهمی‌اند. با این حال، می‌توان با توجه به میزان نزدیکی یا دوری این مفاهیم نسبت به محسوسات، برای آنها نیز مراتبی قائل شد.

برای نمونه، برخی معقولات ثانیه فلسفی (مانند مفاهیم ریاضی) در انتزاع خود نیاز کمتری به تأمل و مقایسه دارند و از این رو به محسوسات نزدیک‌ترند. در مقابل، مفهیمی همچون «علیت» و «عدالت» که انتزاع آنها مستلزم تحلیل و مقایسه بیشتری است، از محسوسات دورترند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ص ۵۵).

این تمایزات نشان می‌دهند که حتی در قلمرو مفاهیم فلسفی، می‌توان درجاتی را در نظر گرفت و بر اساس آن، مراتب علم حصولی را دقیق‌تر تحلیل کرد.

۹-۲. صدق؛ مطابقت علم حصولی با واقع

در بررسی مبنای صدق در علم حصولی، می‌توان نکاتی مهم درباره جایگاه معقولات ثانیه فلسفی مطرح کرد: نخست باید توجه داشت که معیار مطابقت، بسته به نوع قضیه و سنخ مفاهیم آن، متفاوت است. برای مثال، راه تشخیص صدق و کذب قضایای علوم تجربی، سنجش آنها با واقعیت‌های مادی مربوط است؛ مانند قضیه «آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود» که با آزمایش حرارت‌دهی به آهن خارجی و اندازه‌گیری تغییر حجم، صحت آن بررسی می‌شود.

در مقابل، قضایای منطقی را باید با مفاهیم ذهنی دیگری که تحت اشراف آنها قرار دارند، سنجید. اما درخصوص قضایایی که از معقولات ثانیه فلسفی تشکیل شده‌اند، مسئله پیچیده‌تر است؛ زیرا محمول این دسته از قضایا، وجودی مستقل و مجزا از موضوع خود ندارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان گفت: موضوع دارای وجودی خاص است و محمول نیز وجودی جداگانه دارد، تا بتوان با رجوع به خارج، اتحاد یا عدم اتحاد آنها را بررسی کرد. درواقع، در خارج بیش از یک واقعیت وجود ندارد و آن همان واقعیت موضوع است که به اعتبار خاصی، واقعیت محمول نیز محسوب می‌شود.

حل این مسئله زمانی ممکن می‌شود که در نظر بگیریم هرچند محمول وجودی مستقل ندارد، اما وجود موضوع به گونه‌ای است که عقل می‌تواند محمول را از ذات آن انتزاع کند. به عبارت دیگر، وجود موضوع، منشأ انتزاع محمول است. بنابراین، معیار صدق و کذب این نوع قضایا آن است که بررسی کنیم آیا وجود موضوع صلاحیت انتزاع محمول را دارد یا نه. اگر چنین باشد، قضیه صادق است، و در غیر این صورت، کاذب.

از این رو مطابقت در این گونه قضایا به معنای وجود منشأ انتزاع برای محمول در وجود موضوع است. به تبع آن، نفس الامر در قضایای فلسفی نیز به این معناست که واقعیت خارجی به گونه‌ای باشد که امکان انتزاع مفاهیم فلسفی مد نظر از آن وجود داشته باشد.

تمرکز این تحلیل بر قضایایی است که موضوع آنها حقیقی و محمول آنها مفهومی انتزاعی است؛ مانند گزاره «انسان ممکن است». در مواردی که هم موضوع و هم محمول انتزاعی باشند نیز همین معیار صدق برقرار است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ۱۳۹۳، ص ۵۵).

۲-۱۰. پیش‌نیاز بودن برخی معرفت‌های حصولی برای برخی دیگر

یکی از مبانی مهم در معرفت‌شناسی علوم انسانی اسلامی، اصل «تقدم برخی معرفت‌های حصولی بر برخی دیگر» است. این مبنا در بخش نظری مقاله به چهار دسته تقسیم شده است؛ اما در اینجا صرفاً به مواردی اشاره می‌شود که معقولات ثانیه فلسفی در آنها نقش دارند:

۲-۱۰-۱. پیش‌نیاز بودن احساس درونی یا بیرونی برای ادراک خیالی و عقلی

همان‌گونه که در بحث «مراتب علم حصولی» بیان شد، مفاهیم فلسفی برای تحقق خود، نیازمند حواس بیرونی نیستند؛ زیرا این مفاهیم از علوم حضوری اخذ می‌شوند. تنها در صورتی می‌توان آنها را مسبوق به حس دانست که «حس» به معنای عام آن (شامل ادراکات درونی و علم حضوری) در نظر گرفته شود. در این معنا، حس باطنی و حضوری می‌تواند منشأ انتزاع مفاهیم فلسفی باشد، بی‌آنکه به تجربه حسّی وابسته باشد.

۲-۱۰-۲. پیش نیاز بودن برخی مفاهیم و گزاره‌ها برای تعریف مفاهیم و استنتاج گزاره‌های دیگر

در تعریف مفاهیم، باید از مفاهیمی استفاده کرد که بدیهی‌اند یا به مفاهیم بدیهی منتهی می‌شوند. همچنین استدلال‌ها باید بر پایه معرفت‌های بدیهی بنا شوند. هرچند علامه مصباح یزدی اثر مستقلاً درباره معیار بدهت مفاهیم منتشر نکرده است، اما از آثار ایشان چنین برمی‌آید که مفاهیم فلسفی - که مستقیماً از علوم حضوری انتزاع می‌شوند - از نظر ایشان بدیهی تلقی می‌گردند و می‌توان از این مفاهیم بدیهی و پایه در تعریف مفاهیم فلسفی نظری استفاده کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۰-۵۳).

نقش معقولات ثانیه فلسفی به‌عنوان پیش‌نیاز در حوزه تعریف، عمدتاً به مفاهیم نظری فلسفی محدود می‌شود؛ اما در حوزه تصدیقات و استدلال، این نقش فراگیر است و شامل همه علوم حقیقی - از جمله علوم انسانی - می‌گردد. توضیح آنکه تمام علوم حقیقی در اثبات مبادی تصدیقی خود (یعنی اثبات موضوعات غیربدیهی و اصول کلی موضوعه) نیازمند مفاهیمی هستند که در خود آن علوم مورد بحث قرار نمی‌گیرند؛ مانند اصل «علیت» و فروعات آن. اصل «علیت» به‌عنوان گزاره‌ای فلسفی، حاوی معقولات ثانیه فلسفی است و نقشی بنیادین در ساختار استدلال علمی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۲۰).

افزون بر این، گزاره‌های حاوی معقولات ثانیه فلسفی، تقدم دیگری نیز بر سایر گزاره‌ها دارند؛ چنان‌که در بحث «مبنایابی» در معرفت‌حصولی نیز بیان شد. نظام معرفتی علوم، بر بدیهیات اولیه‌ای استوار است که خود از معقولات ثانیه فلسفی تشکیل شده و به‌مثابه پایه‌های معرفت بشری، نقش غیرقابل جایگزینی دارند.

۲-۱۰-۳. پیش‌نیاز بودن برخی علوم برای برخی دیگر

با توجه به مطالبی که در بخش‌های پیشین درباره تقدم گزاره‌های حاوی معقولات ثانیه فلسفی بر سایر گزاره‌ها بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت: علمی که مستقیماً با این مفاهیم سروکار دارند، بر سایر علوم تقدم دارند. از این‌رو علم فلسفه - که به‌تعبیر علامه مصباح یزدی، علمی است که به بررسی معقولات ثانیه فلسفی وجود می‌پردازد - بر سایر علوم مقدم است و به‌درستی «مادر علوم» نامیده شده است (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۸؛ ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۹۱).

این تقدم نه‌تنها از حیث تاریخی یا طبقه‌بندی علمی، بلکه از منظر معرفت‌شناختی نیز قابل دفاع است. فلسفه با تکیه بر مفاهیم انتزاعی و تحلیلی (مانند وجود، علیت، امکان، ضرورت، و وحدت) بنیان‌های مفهومی و منطقی سایر علوم را فراهم می‌سازد. این مفاهیم که از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند، در هیچ‌یک از علوم تجربی یا توصیفی به‌صورت مستقیم بررسی نمی‌شوند، اما در اثبات اصول موضوعه و مبادی تصدیقی آنها نقش بنیادین دارند.

بنابراین، تقدم فلسفه بر سایر علوم، نه‌تنها یک ادعای سنتی، بلکه نتیجه منطقی ساختار معرفت است؛ ساختاری که بر پایه مفاهیم فلسفی انتزاع‌شده از علم حضوری و تحلیل عقلی بنا شده و امکان اعتباربخشی به علوم حصولی را فراهم می‌سازد.

۱۱-۲. وابستگی معرفت‌های عملی به معرفت‌های نظری

این مبنا نقشی بنیادین در ساختار علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کند؛ زیرا بدون پذیرش وابستگی معرفت‌های عملی به نظری، امکان تبیین ارزشی، تربیتی و کنشی در این علوم از میان می‌رود. با این حال، شبهه‌ای مشهور در فلسفه غربی - موسوم به «شبهه استنتاج باید از هست» - مانعی نظری در برابر این وابستگی تلقی شده است. این شبهه نخستین بار توسط دیوید هیوم مطرح شد و تأثیر عمیقی بر رویکردهای ارزشی در علوم انسانی غربی گذاشت.

به عقیده افرادی همچون هیوم، باید‌ها و نباید‌های ارزشی هرگز نمی‌توانند از هست‌ها و نیست‌های تکوینی پدید آیند. بنابراین، اختلافات و تفاوت‌های طبیعی نمی‌توانند مجوزی برای تکالیف متفاوت باشند.

شبهه مذکور به زبان منطقی چنین تبیین می‌شود: در نتیجه یک قیاس، نمی‌توان لفظی را به کار برد که در هیچ‌یک از دو مقدمه آن نیامده باشد. از این‌رو چگونه ممکن است از ترکیب دو مقدمه که هریک شامل «هست» یا «نیست» است، نتیجه‌ای حاصل شود که مشتمل بر «باید» یا «نباید» باشد؟

خود هیوم شبهه را این‌گونه بیان می‌کند:

با هر نظام اخلاقی که تاکنون مواجه شده‌ام، همواره دیده‌ام که مؤلف تا چندی به روش معمولی استدلال می‌کند و اول خدایی را اثبات می‌کند و یا درباره امور انسانی ملاحظات صورت می‌دهد، ولی ناگهان با شگفتی، به جای ترکیب معمول گزاره‌هایی با «است» و «نیست»، با گزاره‌های مواجه می‌شوم که همگی به «باید» و «نباید» مربوطاند (مصباح، ۱۴۰۳، ص ۵۹ به نقل از: Hume, 1984, p521).

این دیدگاه، به‌ویژه در فضای علوم انسانی نوین، به جدایی شدید میان ارزش و دانش انجامیده است. چنان که ماکس وبر نیز با شدت از آمیختن ارزش با دانش در جامعه‌شناسی انتقاد می‌کرد (میرسپاه، ۱۴۰۲).

در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نیز تأکید شده است که اگر میان «هست» و «باید» مرزی نفوذناپذیر کشیده شود، ابتدای اصول تربیتی بر مبنای نظری ناممکن خواهد شد و دفاع فلسفی از هرگونه نظام تربیتی از اساس منتفی می‌گردد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۱، ص ۱۱۵).

پاسخ به این شبهه، از منظر علامه مصباح یزدی، با تحلیل دقیق مفهوم «باید» ممکن می‌شود؛ مفهومی که خود از سنخ معقولات ثانیة فلسفی است. ایشان توضیح می‌دهد که هر قضیه «هستی» دارای جزئی به نام «ماده» است که غالباً در ظاهر قضیه ذکر نمی‌شود. این ماده می‌تواند ضرورت، امکان یا امتناع باشد. در قضایای علی، مانند قضایای شرطیه، تحقق معلول در ظرف تحقق علت، ضرورت بالقیاس دارد. این ضرورت، در نتیجه قیاس منطقی، به صورت لفظ «باید» ظاهر می‌شود.

بنابراین، «باید» در این موارد، چیزی نیست که در مقدمات قیاس حضور نداشته باشد، بلکه ماده پنهان در مقدمه، در نتیجه آشکار می‌شود. برای مثال، اگر ترکیب کلر و سدیم در شرایط خاص، علت پیدایش نمک باشد، و اگر نمک

پدید آمده باشد، نتیجه قیاس استثنایی آن است که «باید کمر و سدیم ترکیب شده باشند». این «باید» ناشی از ضرورت بالقیاسی است که در ارتباط علی میان شرط و جزا نهفته است.

این منطق، نه تنها در علوم طبیعی، بلکه در ریاضیات، الهیات، اخلاق، حقوق و سایر علوم نیز جاری است. بنابراین، ادعای مغالطه‌آمیز بودن استنتاج «باید» از «هست» در مواردی که علت تامه موجود است، نادرست است. مغالطه زمانی رخ می‌دهد که علت ناقصه به جای علت تامه قرار گیرد؛ مانند استدلال‌هایی که تفاوت رنگ پوست را مجوز تفاوت حقوق و تکالیف می‌دانند، درحالی که رنگ پوست علت تامه هیچ حق یا تکلیفی نیست.

کوتاه سخن آنکه رابطه میان «هست» و «باید» واقعیتی فلسفی و منطقی است و در مواردی که علت تامه موجود باشد، استنتاج «باید» از «هست» کاملاً موجه و قابل دفاع است. معقولات ثانیه فلسفی، به‌ویژه مفهوم «باید»، در این فرایند نقش واسط و تبیینی دارند و جایگاه آنها در علوم انسانی اسلامی، به‌ویژه در حوزه‌های اخلاق، تربیت، حقوق و سیاست، برجسته و بنیادین است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۳-۲۰۷).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین نقش بنیادین معقولات ثانیه فلسفی در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی، بر اساس دیدگاه‌های علامه مصباح یزدی، سامان یافته بود. یافته‌های تحقیق به‌روشنی نشان می‌داد این مفاهیم - که ذاتاً وجودی‌اند و از علم حضوری انتزاع می‌شوند - نه صرفاً ابزارهای ذهنی، بلکه حلقه واسط ضروری میان علم حضوری خطاناپذیر و علم حصولی قابل تحلیل‌اند و از همین رو ضمانت صحت و اعتبار معرفت بشری را فراهم می‌سازند.

مطالعه حاضر نشان داد: معقولات ثانیه فلسفی در قلب کلیدی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی جای دارند؛ از جمله امکان شناخت یقینی و مطلق؛ تبیین نظریه «مبنای‌گرایی» در توجیه معرفت؛ امکان شناخت امور نامحسوس؛ و امکان پیوند میان ساحت «هست»‌ها و «باید»‌ها.

تحلیل مفاهیمی همچون «علت»، «معلول»، «امکان» و «وجوب» به‌عنوان معقولات ثانیه، نه تنها پاسخی قاطع به شکاکان و حس‌گرایانی همچون هیوم و اثبات‌گرایان می‌دهد، بلکه بنیانی فلسفی و معرفتی برای علوم انسانی اسلامی فراهم می‌آورد؛ بنیانی که برخلاف علوم انسانی غیردینی، بر اصول متافیزیکی صحیح و عقلانی استوار است. از مهم‌ترین دستاوردهای این تحقیق، اثبات آن بود که بدیهیات اولیه که شالوده تمامی علوم نظری، از جمله علوم انسانی‌اند، از همین مفاهیم فلسفی تشکیل شده‌اند و اعتبار خود را از اتصال‌نهایی به علم حضوری کسب می‌کنند. این یافته هرگونه ادعای نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی را در سطح مبانی با چالش جدی مواجه می‌سازد.

در پایان، می‌توان نتیجه گرفت: تمییز دقیق میان معقولات ثانیه فلسفی و مفاهیم ماهوی و منطقی - همان‌گونه که در سنت فلسفه اسلامی مورد تأکید علامه مصباح یزدی بوده - نه تنها یک بحث انتزاعی، بلکه پیش‌نیازی اجتناب‌ناپذیر برای تصحیح مبانی علوم انسانی و گذار از الگوواره مادی‌گرایی به‌سوی الگوواره اسلامی است. بدون

درک صحیح از این مفاهیم و نقش آنها، هر تلاشی برای اسلامی‌سازی علوم انسانی در سطحی صوری و فاقد پشتوانه معرفتی عمیق باقی خواهد ماند.

از این رو توصیه می‌شود معقولات ثانیه فلسفی، به عنوان مفاهیم بنیادین و واسطه، در بازسازی نظام‌مند علوم انسانی اسلامی مورد توجه جدی قرار گیرند و در طراحی مبانی معرفتی، تربیتی، اخلاقی و اجتماعی این علوم، نقش محوری ایفا کنند.

